

# Iqbal's Ideal Society: An Apposite Cultural-Religious Capacity for the Islamic World

Mohammad Reza Yusefi <sup>1</sup>

Faculty member, Department of Persian Language and Literature, University of Qom

Zohaib Abbas Azami <sup>2</sup>

PhD Student, Higher Education Complex of Language, Literature, and Culturology

Received: 2023/05/21 | Accepted: 2024/03/09

## Abstract

Poetry provides a suitable medium for expressing inner thoughts and revolutionary ideas. Poets have always sought to effectively convey their intended ideas and concepts to their audience through the use of literary elements. This study examines the poetry of Iqbal, focusing on his vision of an ideal society as a cultural-religious capacity for the Islamic world. Iqbal is considered a revolutionary poet. His poetry is characterized by a special attention to internal rhythm, the emphasis on themes of an ideal society, the use of revolutionary, religious, and war-related vocabulary, and the artistic and purposeful use of linguistic and literary elements (such as simile, metaphor, and metonymy). His focus on reinforcing religious, revolutionary, social, and especially idealistic themes is a distinctive feature of his work. The research method is descriptive-analytical, based on literary and library data. According to the findings, Iqbal's poetry goes beyond mere poetic expression; he, as a reformer and Islamic thinker, conveys revolutionary, religious, and idealistic themes to the Muslim community through his poetry.

**Keywords:** Iqbal Lahori, Ideal Society, Cultural-Religious Capacity.



---

1. **E-mail:** myousefi46@yahoo.com  
2. **E-mail:** khizerazmi6@gmail.com

## جامعه آرمانی اقبال ظرفیت مناسب فرهنگی – دینی جهان اسلام

محمدرضا یوسفی<sup>۱</sup>

عضو هیئت علمی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم

ذوهیب عباس اعظمی<sup>۲</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، مجتمع آموزش عالی زبان، ادبیات و فرهنگ شناسی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۳۱ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۹

### چکیده

شعر بستری مناسب برای بیان ذهنیات، تجلی اندیشه‌ها و نگرش‌های انقلابی است. شاعران همیشه سعی کرده‌اند تا با به کارگیری عناصر ادبی، اندیشه‌ها و مفاهیم مورد نظر خویش را به شکلی مؤثر و آراسته به مخاطبین برسانند. در پژوهش حاضر، اشعار اقبال با تاکید بر جامعه آرمانی اقبال به عنوان ظرفیت مناسب فرهنگی – دینی جهان اسلام مورد بررسی قرار گرفته است. اقبال از شاعران انقلابی به حساب می‌آید. توجه ویژه به موسیقی درونی، برجسته سازی مفاهیم و مضامین جامعه آرمانی، استفاده از واژگان انقلابی، دینی و جنگ، استفاده هدفمند و هنرمندانه از عناصر زبانی و ادبی (تشبیه استعاره و مجاز و...) تاکید بر تثبیت مضامین دینی، انقلابی، اجتماعی و به خصوص آرمانی از خصوصیات بارز اشعار وی به شمار می‌رود. شیوه این پژوهش توصیفی-تحلیلی بر مبنای داده‌ها و تحقیقات ادبی و کتابخانه‌ای است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، اقبال اشعار خویش را فقط همچون یک شاعر نگفته است، بلکه وی به عنوان یک مصلح و متفکر اسلامی مضامین انقلابی، دینی و آرمانی را در قالب شعر به مردم مسلمان القا کرده است.

### واژگان کلیدی

اقبال لاهوری، جامعه آرمانی، ظرفیت فرهنگی – دینی.

1. E-mail: myousefi46@yahoo.com

2. E-mail: khizerazmi6@gmail.com

## مقدمه

علامه اقبال لاهوری از تاثیر گذارترین شخصیت‌های سیاسی، ادبی و اجتماعی در دوران متاخر است. در زمانی که جهان غرب بر کوس سیادت جهانی می‌کوفت و همه ملت‌های غیر غربی را با حربه استحقار به زیر استعمار و استحمار خود می‌کشید اندیشه‌های اقبال در بازگشت به خویش و توجه به شرق و فرهنگ و پیشینه مشرق زمین، همانند چراغ امیدبخشی درخشید. جامعه آرمانی او همان چیزی است که جهان بشریت فارغ از نژاد و زبان و دین و مذهب در پی آن هستند. تلاش اقبال بیشتر معطوف به بازگشت انسان به خودی او و کشف اسرار خودی و رموز بی‌خودی است. بدون تعصب می‌توان او را از معماران بازسازی فرهنگی و بازیابان هویت اجتماعی به ویژه در مشرق زمین خواند. چه بسا اگر امثال اقبال در جهان شرق خورشیدوار ندرخشیده بودند، هویت و فرهنگ ملت‌های مشرق زمین در تلالوی فریبده پیشرفت‌های صنعتی و علمی مغرب زمین گم و نابود شده بود.

محمد علی جناح گفته است: اقبال نه تنها یک متفکر، راهنما و دوست نزدیک اینجانب بود، بلکه در تاریک‌ترین روزهای «مسلم لیک» مانند صخره‌ای پایدار به جای استاد و حتی لحظه‌ای هم ضعف و فتوری به خود راه نداد. اقبال در حقیقت نماینده فرهنگ، تفکر و اندیشه مسلمانان بود. او نغمه‌خوان و سراینده زیباترین شعر جهان بود. اقبال البته در ظاهر در بین ما نیست اما در حقیقت نه مرده است و بلکه تا وقتی که اسلام زنده است، اقبال هم زنده خواهد بود. اگر بخواهم درباره اشعار وی اظهار نظر کنم، شایسته است که بگویم اشعار وی جلوه‌گاه آرزوها و اندیشه‌های عمیق مسلمانان است. (احمدی، ۱۳۴۹، ص. ۱۱)

علی شریعتی در باره اقبال چنین دیدگاهی دارد: «اقبال کسی است که هم آگاه، هم دردمند، هم مسئول و در عین حال هم شرقی و هم مسلمان. وقتی من درباره شخصیت اقبال تأمل می‌کنم علی‌گونه وی را می‌یابم: انسانی را بر گونه علی اما به

اندازه کیفی و کمی متناسب با توانمندی‌های بشری قرن بیستم.» (خراسانی، ۱۳۵۲، ص. ۱۱). اقبال یکی از چهره‌های فکری و انسانی درخشان است که فرهنگ اسلام به جامعه انسانیت هدیه کرده است. درباره او می‌توان گفت یک مهاجر مسلمان است که از اعماق پر اسرار هند سر زد و تا بلندترین قله‌های کوهستان پر امتداد اروپا بالا رفت اما آنجا نماند و به میان ما بازگشت تا راه آورد سفری این چنین شگفت را به ملت خویش ارزانی دارد. (شریعتی، ۱۳۸۴، ص. ۱۹).

امام خامنه‌ای فرموده است: «آن شرار درخشنده‌ای که در تاریکی روزهای سیاه اختناق، یاد و شعر و نصیحت و درسش، نومیدی را از دل می‌زدود و آینده‌ای روشن را در برابر چشمان ما ترسیم می‌کرد، امروز مشعل فروزنده‌ای است که خوشبختانه نظر ملت ما را جلب می‌کند.» (ساکت، ۱۳۸۵، ص ۱۴۱)

### پیشینه پژوهش

در موضوع اقبال و آرا و اندیشه‌هایش به عنوان یک مصلح اجتماعی و آرمان‌شهر، پژوهش‌های معتابهی انجام شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. شهین‌دخت مقدم صفیاری مقاله امام علی (ع) در کلام اقبال، کیهان فرهنگی،

۲. توماس مور. آرمان‌شهر، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری.

۳. علی محمد نقوی، ایدئولوژی انقلابی اقبال، ترجمه م.م. مجری.

۴. عبدالحمید عرفانی، رومی عصر: شرح احوال و آثار محمد اقبال شاعر ملی پاکستان.

۵. قیصر، نذیر، اقبال و شش فیلسوف غربی، ترجمه محمد بقایی (ماکان).

۶. صغری بانو شکفته، اقبال و ثنای رسول اکرم (ص)، مجله هنر و مردم.

۷. غلامرضا ستوده، در شناخت اقبال و نیز مجموعه مقالات کنگره جهانی

بزرگداشت علامه اقبال.

۸. غلامرضا سعیدی، اقبال شناسی.



۹. عبدالرسول حسنی فر، مقاله نسبت فلسفه و شعر در آرمان شهر اقبال و افلاطون، بی جا، بی نا.
۱۰. محمد بقایی (ماکان)، اقبال با چهارده روایت.
۱۱. محمدنقی تسکین دوست، نظریه های تئوریک اقبال لاهوری، بی جا، بی نا.
۱۲. جاوید اقبال، جاوید. زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، ترجمه شهیندخت کامران مقدم.
۱۳. سیدمحمد اکرام، اقبال در راه مولوی، لاهور.

### طرح مساله

اقبال یک مصلح اجتماعی است که در شرق بالید و در غرب تحصیل کرد و در شرق زیست و در گذشت. او با تمدن مشرق و پیشرفت های مغرب آشنا بود. لذا طرح یک آرمان شهر را ریخت که بر پایه فرهنگ شرق و دانش غرب ساخته می شد. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که مولفه های اصلی جامعه آرمانی اقبال چیست و چقدر می تواند در ظرفیت فرهنگی - دینی جهان اسلام کاربرد داشته باشد؟

### زندگی اقبال

محمد اقبال در نهم نوامبر ۱۸۷۷ میلادی مطابق با ۱۷ آبان ۱۲۵۶ هجری شمسی در سیالکوت، که امروزه در ایالت پنجاب پاکستان واقع شده است، دیده به جهان گشود. نیاکان او از برهمنان و پاندیت های عالی مقام کشمیر بودند که در عهد سلطنت شاه زین العابدین اسلام را قبول کردند و به نام خاندان سپرو (ملا و درس خوانده) معروف شدند. اقبال به کشمیری بودن خویش در شعری اشاره فرموده است:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر      دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است  
(اقبال، ۱۳۷۰، ص ۲۵۵)

«تحصیلات اقبال از درس قرآن در محله کشمیریان سیالکوت آغاز شد.» (رضوی، ۱۳۵۶، ص ۷-۸) او «در یکی از مساجد سیالکوت قرآن مجید را آموخت. زبان فارسی و عربی را در مدارس آن زمان و به روش سنتی فراگرفت. دوران راهنمایی و دبیرستان خود را در کالج میسیونری اسکاتلند به پایان رسانید.» (مجتبایی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۶۲۴) تحصیلات او در رشته فلسفه در دانشگاه لاهور آغاز شد و مدرک کارشناسی ارشد فلسفه را در سال ۱۸۹۹م با رتبه اول از دانشگاه پنجاب دریافت نمود. ایشان پس از آن از دانشگاه کمبریج و دانشگاه مونیخ مدرک دکترای خود را در رشته فلسفه گرفت. اقبال در دوره کارشناسی ارشد با توماس آرنولد که یکی از دانشمندان و شرق‌شناسان اهل بریتانیا بود، ارتباط نزدیکی پیدا کرد و در اروپا نیز با ادوارد براون - ایران‌شناس و خاورشناس پرآوازه بریتانیایی - و رینولد نیکلسون - مستشرق انگلیسی سده بیستم - مراودات علمی داشت.

«خانواده اقبال با آنکه مذهب اهل سنت داشته‌اند، به مقام و عظمت حضرت علی(ع) اعتراف داشتند و به تصوف متمایل بوده‌اند. خود اقبال لاهوری هم ولو مذهب اهل سنت داشت، متعصب نبوده و به اتحاد تشیع و تسنن اعتقاد داشته و نیز عملاً برای ایجاد اتحاد بذل خویش را خرج داده است.» (حاج سیدجوادی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۹۵) بین بزرگان و دانشمندان اهل سنت کم نیستند، آنان که برای اهل بیت علیهم السلام احترام ویژه قائل بوده و هستند و به مدح آن بزرگواران پرداخته‌اند. اما در بین دانشمندان و متفکرین معاصر اهل سنت، بی‌شک زنده یاد اقبال زیباتر از دیگران سیدالشهدا(ع) را مورد ستایش قرار داده و در سایر سروده‌هایش نیز ارادت او به خاندان عترت کاملاً مشهود است.

نقش الّا الله بر صحرا نوشت  
سطر عنوان نجات ما نوشت  
رمز قرآن از حسین آموختیم  
ز آتش او شعله‌ها اندوختیم

(اقبال، ۱۳۷۰، ص ۷۵)



## چهره فرامرزی اقبال

وی همیشه سعی کرده مردم را آگاه و از بند استعمار برهاند؛ از این رو نگاهی عمیق به کشورهای استعمار شده اسلامی پیرامون خود دارد و با نظر به ویژگی‌های سیاسی آن زمان و اندیشه‌های اسلامی او، پذیرش ویژه‌ای پیدا کرد. دلیل دیگر چهره فرامرزی وی را می‌توان در پیوستگی تاریخی و فرهنگی و مذهبی کشورش با برخی کشورهای همسایه مانند ایران و افغانستان دانست. ابعاد شخصیت اقبال بعد از گذشت چندین سال از مرگ ایشان درست شناخته نشده است. بعضی گفتند صوفی مسلکی بوده که در زمان تکنولوژی، انسان‌ها را مانند بایزید و حلاج می‌خواست است. گروهی گفتند سیاست‌مداری بوده است اما با پیشرفت و تحول در بنیادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مخالف بود. کسانی گفتند افکارش را از اندیشمندان پیشین عاریه گرفته و فلسفه خودی وی تقلیدی است.

بعضی ایشان را جیره‌خوار انگلیس و برخی به فرقه‌های گمراه مذهبی و حتی به اغنام‌الله که بر پیروان آیین بهایی اطلاق می‌شود، منتسب کردند. برخی گفتند به پایه‌گذار مکتب جعفری اهانت روا داشته است. به خاطر این است که گفتیم چهره واقعی او شناخته نشده است و آثارش زیر انبوهی از تصورات غلط پوشیده و ارزش و مقامش مانند اکثر نوابغ و شخصیت‌های مهم جهان به درست دانسته نشده است. نشان دادن چهره واقعی اقبال لاهوری و پرداختن به آثار و افکار ایشان دینی است و وظیفه همگانی است. «اقبال شخصیتی بود دارای ابعاد مختلف که هر بعد آن می‌تواند عنوان کتابی مستقل باشد. او فیلسوف، شاعر، اسلام‌شناس، عارف، سیاستمدار، حقوقدان، جامعه‌شناس، اصلاح‌طلب، روزنامه‌نگار، مترجم و نویسنده‌ای برجسته بوده است.» (بقائی، ۱۳۷۹، ص ۱۴)



اقبال یکی از سرشناس‌ترین شاعران پارسی‌گوی غیر ایرانی است که بیش از همه شاعران غیر ایرانی شهرت ویژه‌ای در ایران دارد. در نظر اقبال، فارسی‌زبانی است که بیشترین مخاطب را دارد. او از زمانی که نزد استاد برجسته خویش بنام شیخ میرحسن فارسی را آموخت، با سروده‌ها و اندیشه‌های سنایی، حافظ، فردوسی و خصوصاً مولوی آشنا شد و این جرعه و آغازی بود برای بنیان‌گذاری فکر و اندیشه اقبال. آشنایی با این سروده‌ها سبب شد تا اندیشه اقبال وسعت یابد. زبان اردو به اندازه زبان فارسی شاعران بزرگ و مفاخر و مفاهیم ارزشمند ندارد؛ هرچند شاعرانی مانند: میراسدالله غالب و امثالهم هستند، اما این تعداد به وسعت جهان و دریای فارسی نیست. حتی می‌توان ادعا کرد که زبان عربی هم این امکان را ندارد. بیتی از ایشان در این خصوص به یادگار است:

#### پارسی از رفعت اندیشه‌ام درخورد با فطرت اندیشه‌ام

(اقبال، ۱۳۷۰، ص ۱۱)

فطرت اندیشه او با سعدی، سنایی و مولانا آمیخته است. نکته دیگر اینکه فارسی‌زبان عشق است. این یک واقعیت است که شعری که به شیرینی فارسی گفته می‌شود، کمتر می‌توان به زبان‌های دیگر گفت. امروز نیز بدون شک از جمله بزرگ‌ترین شاعران جهان، شاعران فارسی‌زبان هستند، بزرگ‌ترین و پر مخاطب‌ترین کتاب شعر در جهان مثنوی است و به زبان فارسی است. چون فارسی زبان عشق و شعر است؛ اقبال به زبان فارسی روی آورد تا اندیشه‌های خود را بیان کند:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی برهمن زاده‌ای رمز آشنای روم و تبریز است

(اقبال، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹)





## اقبال و اسلام

اقبال نسبت به نبی اکرم (ص) عشق سرشار داشت و پیامبر را برای جهان بشریت اسوه کامل می دانست و او را نه تنها از جهت محبت و ارادت خویش بلکه از حیث تمام صفات بشری که در ذات او گرد آمده بود، بهترین برگزیده بشری می شناخت. اقبال وقتی که اسم پیامبر اعظم را می شنید یا اسم مبارک ایشان را در بیتی می خواند، مدت ها گریه می کرد. (ستوده، ۱۳۶۵، ص ۱۴۵) از اشعار و نوشته ها و خطابه های اقبال چنین بر می آید که ایشان احاطه کامل به معارف اسلامی داشت و قرآن مجید را با دقت مطالعه کرده. در نظر اقبال، دین مهم ترین امر است. او می گوید جایی که سیاست، دین را کنار بگذارد، ظلم باقی خواهد ماند. از نظر او دین، افساری بر سیاست بی افسار می گذارد:

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد	زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ای	هر زمان اندر کمین بره ای
مشکلات حضرت انسان ازوست	آدمیت را غم پنهان ازوست

(اقبال، ۱۳۷۰، ص ۴۰۹)

اقبال بر این باور است که مشکلات انسان از غرب نشئت گرفته است؛ بنابراین تأکید می کند که به اصل و ریشه خود بازگردیم. در شعر او الگو و آرمان اصلی، حضرت محمد (ص) است. او عاشق واقعی رسول خدا (ص) بود و هر جا نام حضرت برده می شد، اشکش سرازیر می شد. دومین شخصیتی که اقبال مسلمانان را به پیروی و الگو برداری از او دعوت می کند، امام علی (ع) است. از نظر اقبال، امام علی (ع) نمونه ای کامل در عدالت، دانش و تقوا بود. وی در قامت مرید هندی در جاویدنامه وقتی به سیر آن سوی افلاک با پیر رومی می رود، در جایی با احمدشاه ابدالی ملاقات می کند و ابیاتی راجع به غرب می گوید:



قوت مغرب نه از چنگ و رباب  
نی ز سحر ساحران لاله روست  
نی ز عربان ساق و نی از قطع پوست  
نی فروغش از خط لاتینی است  
قوت افرنگ از علم و فن است  
از همین آتش چراغش روشن است  
(اقبال، ۱۳۷۰، ص ۳۶۹)

اقبال در اینجا می گوید که ما عریانی و رقص را از غرب گرفتیم، اما از دانش آنها بی بهره ایم. در این ابیات روشن می شود که چرا اقبال به سمت شرق بازمی گردد. او می داند که آرمان های انسانی در شرق تحقق می یابد و آن آتشی که از نیاکان در سینه دارد، راه حل مشکلات است.

### اقبال و شاعری

مشایخ فریدنی درباره ویژگی های اشعار اقبال در مقدمه «نوای شاعر فردا» نوشته است: از جمله خصوصیات شعر اقبال آن است که مضامین تازه و اندیشه های نو را در قالب های کهنه جای داده و الفاظ و تعبیرات با فخامتی برای معانی مقصود پیدا کرده ... اقبال نه تنها در اوزان کلاسیک شعر پارسی از قبیل غزل، قصیده، قطعه، دوبیتی، مثنوی، ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد، مثلث، مربع، مخمس و مسدس طبع آزمایی کرده، بلکه به سلیقه خویش بعضی تصرفات هم نموده است. در غزل، التزام به تخلص نداشته است و در قطعه، ملزم به بیان مطالب اخلاقی نیست. قصیده و غزل را به هم نزدیک کرده و در هر دو تسلسل مطالب را مراعات نموده است. در بیان مضامین فلسفی و عرفانی و دینی به سبک سنایی، نظامی، مولوی و شیخ شبستری روش تمثیل و قصه را برگزیده است. (اقبال با حواشی فریدنی، ۱۳۷۰، ص ۹۴) ماکان در کتاب سونش دینار از زبان اقبال نقل می کند که ضمن مکتوبی نوشته است: «در شاعری به زیبایی کلمات و فنون ادبی و نازک خیالی توجهی ندارم. مقصود من فقط این است که انقلابی در افکار ایجاد نمایم.» (ماکان، ۱۳۸۰، ص ۲۴۷؛ نیازی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۴۲) «فرزند اقبال از زبان وی می نویسد: من



نمی‌خواهم مردم مرا به نام شاعر بشناسند، ولی متأسفانه اکثرشان مرا با این عنوان می‌شناسند.» (کامران مقدم، ۱۳۷۲، ص ۶۱)

### وفات اقبال

علامه لاهوری در واپسین سال‌های زندگانش بیمار شد. «اقبال بسیار در فکر مداوای خویش بود. او زندگی را نعمت بزرگ الهی می‌دانست و آن را هر لحظه طلب می‌کرد. روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ میلادی هنگام اذان صبح اقبال از قید حیات پرواز کرد.» (کامران مقدم، ۱۳۷۲، ص ۸۷۴) اقبال تقریباً نیم ساعت قبل از مرگش این ایات را سرود:

سرود رفته باز آید که ناید	نسیمی از حجاز آید که ناید
سرآمد روزگار این فقیری	دگر دانای راز آید که ناید
سحرها در گریبان شب اوست	دو گیتی را فروغ از کوکب اوست
نشان مرد حق دیگر چه گویم	چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

(اقبال، ۱۳۷۰، ص (۴۳۵ - ۴۷۴))

### جامعه آرمانی

«واژه جامعه در لغت به معنای گرد آمدن، فراهم آمدن، نزدیکی جسمی به جسم دیگر یا چندین جسم به همدیگر و سازگار کردن است.» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۴۹) «جامعه مؤنث جامع و اسم فاعل از کلمه جمع و در لغت به معنای جمع کننده، طوق، غُل، گردآورنده و غُلّی که بر گردن و دست نهند آمده است.» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۷۳۹۸) «در زبان عربی واژه مجتمع و در زبان فارسی جامعه و در زبان انگلیسی واژه (society) به کار می‌رود و به معنای گروهی از انسان‌هاست که در سرزمینی ساکن هستند و دارای حکومت واحدی هستند.» (رجبی، ۱۳۹۸، ص ۳۴) «بعضی مانند خواجه نصیرالدین معتقد هستند که واژه انسان از ریشه اُنس است؛ یعنی ویژگی طبیعی او زندگی با هم نوعان است و ریشه تمدن، مدینه است، به این معنی که زندگی اجتماعی جز از طریق تعاون امکان پذیر نیست.» (شریف،

۱۳۶۲، ص ۸۹۴؛ طوسی، ۱۳۶۰، ص ۱۴۰) او ناچار است که در جامعه برای رفع نیازهای خود با هم نوع‌های خود زندگی کند. البته این نگاه، طبیعی بودن حیات اجتماعی انسان را نیز تأیید می‌کند. به گفته آیت الله مصباح، مدینه با این تعریف، جامعه کاملاً منطبق است: «جامعه واحد، مجموعه‌ای است از انسان‌ها که با هم زندگی می‌کنند، کارهایشان مستقل و مجزاً از هم نیست، بلکه تحت یک نظام تقسیم کار با هم مرتبط است و آنچه از کار جمعی‌شان حاصل می‌آید، در میان همه آنان توزیع می‌شود.» (مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۸۹)

تعریفی که برای جامعه می‌توان استنباط کرد، این است: جامعه به اجتماع انسان‌ها گفته می‌شود که بر پایه هدف و قانون مشترکی زندگی می‌کنند.

«آرمان‌شهر (utopia) برای نخستین بار توسط توماس مور در سال ۱۵۱۶ میلادی در کتابی به همان عنوان به کار گرفته شد.» (مور، ۱۳۸۸، ص ۸) پیشتر مفهوم‌های مشابهی از این واژه در آرای فلاسفه یونان باستان (همچون افلاطون و ارسطو) عرضه شده بود و در فلسفه اسلامی از آن به عنوان «مدینه فاصله یاد شده است. اصل واژه (utopia) یونانی است و معنی آن "جایی که وجود ندارد" یا "ناکجا آباد" است اتوپیا (Utopia) واژه‌ای است مرکب از (OU؛ او) یونانی به معنای «نفی» و کلمه (TOPOS؛ توپوس) به معنای "مکان". بنابراین، از لحاظ لغوی به معنای "لامکان" است.

آرمان‌شهر نمادی از یک واقعیت آرمانی و بدون کاستی است که مشتمل بر سعادت و خوشبختی مردم باشد. همچنین می‌تواند نمایان‌گر حقیقتی دست‌نیافتنی باشد. گاه به صورت اساطیر و عصر زرین و حماسه‌های بشری جلوه‌گر شده است و گاه در محک آرمان‌های نظام حاکم از افلاطون، ارسطو و فارابی گرفته تا رابرت اوئن، شارل فوریه، اتین کابه و... همه کوشیده‌اند به توصیف آرمان‌شهر مطلوب خود پردازند. آیت الله معرفت می‌گوید: «در این جامعه، هدف نهایی، تکامل و رشد نوع انسانی است تا مردم هر چه بهتر زندگی کنند، از مواهب طبیعت که خدای متعال در



اختیار انسان گذارده، به گونه شایسته بهر مند شوند و به نحو احسن به حقوق حقه و طبیعی خویش دست یابند» (معرفت، ۱۳۷۸، ص ۱۲)

آموزه‌های قرآن و عترت نیز ناظر به رشد و تعالی انسان‌ها در تمام ابعاد برای به دست آوردن اقدار الهی و نیل به هدف آفرینش انسان است. بنابراین هرگاه صحبت از شکوفایی عقل، معنویت، عدل و احسان و... می‌شود ناظر به جامعه آرمانی. به طور خلاصه جامعه آرمانی، جامعه‌ای است تحت ولایت الهی که هدف آن رشد معنوی و مادی بشر است و همیشه در حال شکوفایی و رشد است. احترام و کرامت انسان در آن رعایت می‌شود. مردم به ولایت الهی و اطاعت از فرامین او تن می‌دهند و تقوی و عدالت را در همه جا رعایت می‌کنند. آرمان‌شهری امری دست نیافتنی و در زمره آرزوها تلقی نمی‌شود، بلکه جامعه‌ای است که آموزه‌های قرآن و عترت، خصوصیات و ویژگی‌های آن جامعه را تبیین کرده‌اند و هرگاه بشر به این اصول و قوانین عمل کرده، طعم شیرین آن را درک کرده است. در جامعه آرمانی از همه مواهب و نعمت‌های الهی به درستی و برای رشد فضایل و کمال نهایی بشر استفاده می‌شود.

### آرمان شهر اقبال

از افکار، اندیشه‌ها و آثار نظم و نثر اقبال آشکار می‌شود که وی به جدیت و به اصرار زیادی دنبال طرح یک جامعه آرمانی که دارای ویژگی‌هایی است که می‌توان به نقش انسانی خویش در جهان واقف باشد، می‌اندیشیده است و فلسفه خودی او که همه افکار او بر قالب و نظام‌مندی آن ریخته شده است، تشکیل همین جامعه‌ای است که اقبال آن را جامعه بیضا یا ملت نام گذاری کرده است. تفکر ایجاد یک جامعه اسلامی برای اقبال که در هند قبل از استقلال متولد شده بود و فرماندار پنجاب سرزمین محل زندگی‌اش را یک انگلیسی می‌دید، بسیار حائز اهمیت است و به همین دلیل با کوشش فراوان دنبال نمایاندن چنین جامعه‌ای با مشخصاتی که او از

قرآن و افکار ایرانیان و تجربیات در غرب به دست آورده بود، برمی آید. درست وقتی که بیشتر خبرگان مسلمان ظلم و استبداد پادشاهی را سایه تلقی می کردند و به ندرت دنبال این بودند که جامعه‌ای بر اساس معیار و ملاک و سنت رسول اکرم (ص) بنا شود. اگر افکار اجتماعی و سیاسی افرادی که خواهان انقلاب و دگرگونی بودند و در زمان اقبال زندگی می کردند، با هم مقایسه شود در جهان اسلام، تفکرات وی یک استثنا است.

اهدافی را که اقبال برای جامعه آرمانی بیان می کند به مسئولیت آن می افزاید و چون این ملت، تابع پیامبر ختمی مرتب و کامل ترین شرایع است، نقش مؤثری و آفاقی را برای او تعریف می نماید و از این ملت خواستار است که خویش را به تحولات دنیا برساند و بر اساس نقشی که بر عهده او گذاشته شده است، برخیزد و نقش خود را ایفا کند. زیرا هدف اصلی بودن جامعه آرمانی، حفظ و نشر توحید و نفی شرک است.

بر طریق مصطفی محکم پیی	نغمه عشق و محبت را نیی
تربتش ایمان خاک شهر ما	مشعل نور هدایت بهر ما
مسلم از دنیا سوی حق رم کند	از دعا تدبیر را محکم کند

(اسرار خودی، ص ۴۳، ۴۴)

در نظریه اقبال از آنجایی که پیامبر اکرم (ص) خاتم الانبیا است جامعه‌ای که بر اخوت و برادری بنا نهاده است، کامل ترین جامعه را تشکیل می دهد، لذا همه توجه ما به طرف این الگویی است که در صدر اسلام با دست مبارک رسول اکرم (ص) در مدینه تشکیل شده است و اقبال به آن جامعه‌ای که خود طراح آن در آستانه قرن بیستم به شمار می آید، از همین امت نمونه پیامبر اکرم (ص) الگوبرداری کرده است. وی درباره امت پیامبر (ص) می گوید:

امت او مثل او نور حق است      هستی ما از وجودش مشتق است

(خلاصه مثنوی، ص ۱۱۰)

## امت مسلم ز آیات خداست اصلش از هنگامه قالوا بلی ست

(رموز بیخودی، ص ۸۰)

اقبال برای به وجود آوردن جامعه‌ای که از اسلام الهام گرفته است، امیدهای زیادی بسته است و همه وجود خویش را در خدمت آن قرار داده است و در جایی می‌گوید که من حاضر هستم خودم را مانند یک جوی آب جاری به سرای تو ببندازم و آبیاری نمایم. وی علاقه شدیدی که نسبت به چنین جامعه‌ای داشته، می‌فرماید: من آماده‌ام تا مثل شکفتن یک گل سینه خود را برای تو بشکافم و همه استعدادها و توان‌های درونی خویش را در اختیار تو بگذارم تا بتوانی خویش را بهتر بینی و عاشق خود شوی و این افتخار برای همه مسلمین خواهد بود.

مرد حر خود را ز گل بر می‌کند      خویش را بر روزگاران می‌تند  
رفته و آینده در موجود او      دیرها آسوده اندر زود او

(اسرار خودی، ص ۵۰-۵۱)

## اصول و مبانی جامعه آرمانی اقبال

اقبال را باید یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اندیشمندان اسلامی در عصر ما به شما آورد. وی هنوز به سن سی سال نرسیده بود، آوازه‌اش به اکثر نقاط شبه قاره هند و سرزمین اسلامی رسیده بود و آثار و افکارش چندان اعتبار یافت که مترجمان و منتقدان ادبی بزرگ مغرب زمین مانند نیکلسون و آربری خاورشناس انگلیسی مبادرت به ترجمه آثار وی کردند. پس از مرگ اقبال نه تنها این آوازه کم نشد، بلکه روز به روز اهمیت تفکر و اندیشه‌اش واضح‌تر شد به طوری که مقالات، رساله‌ها و کتاب‌های متعددی درباره او نوشته شده که تعداد آنها را بالغ بر ۱۸ هزار تخمین می‌زنند. (شیمل، ۱۳۸۷، ص ۴۰۳)

اقبال در تحصیلات خود، فلسفه را حائز اهمیت قرار داد، ابتدا در دانشگاه لاهور و سپس در دانشگاه پنجاب فلسفه خواند. پس از آن در دانشگاه کمبریج و دانشگاه

مونیک ادامه داد و رساله دکتری اش را تحت عنوان *سیر فلسفه در ایران* نوشت. سابقه ایشان نشان می‌دهد که با فلسفه و تفکر عقلانی در اسلام و ایران آشنا بود، شناختی که به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های اقبال در جامعه آرمانی اش تبدیل شد. به علاقه‌مندی وی نسبت به زبان فارسی می‌شود از ابیات زیر پی برد:

گرچه هندی در عذوبت شکر است	طرز گفتار دری شیرین تر است
فکر من از جلوه‌اش مسحور گشت	خامه من شاخ نخل طور گشت
پارسی از رفعت اندیشه‌ام	در خورد با فطرت اندیشه‌ام

(اسرار خودی، ص ۱۱)

وجوه جامعه آرمانی اقبال را می‌توان در آثاری مانند *اسرار خودی*، *رموز بیخودی*، *پس چه باید کرد*، *پیام مشرق*، *زبور عجم* و *جاویدنامه* جست‌وجو کرد. جامعه آرمانی وی با نقد و بررسی وضعیت موجود، معنی می‌یابد. در واقع اقبال در ابتدا وضعیت انسان و جهان مدرن امروز را نقد می‌کند و از این دریچه جهان و انسان دیگری را ترسیم می‌کند.

آگهی از علم و فن مقصود نیست	غنچه و گل از چمن مقصود نیست
علم از سامان حفظ زندگی است	علم از اسباب تقویم خودی است
ای ز راز زندگی بیگانه خیز	از شراب مقصدی مستانه خیز
ما ز تخلیق مقاصد زنده‌ایم	از شعاع آرزو تابنده‌ایم

(اسرار خودی، ص ۱۴)

اقبال در وصف انسان و دنیای جدید، او را از خود بیگانه و بیمار می‌داند و در این بابت می‌فرماید: انسان جدید که در نتایج فعالیت علمی خود غره شده از زندگی معنوی یعنی دنیای درون فاصله گرفته است. در میدان اندیشه به حالت مبارزه واضح با خود زندگی می‌کند- در میدان حیات اقتصادی سیاسی در مبارزه آشکار با دیگران است- دیگر خویش را نمی‌بیند که بر خودخواهی و بی‌بندوباری و پول‌پرستی سیری‌ناپذیر خود را آهسته آهسته هر کوششی برای تعالی را در وی کشته و جز خستگی از زندگی چیزی برای او به بار نیاورده است، لگام نهد چنان در





مشهورات یعنی منابع حاضر احساسات بصری، غرق گشته که با ژرفای کشف نشده وجود خویش قطع رابطه کرده است. (اقبال، ۱۹۳۶م، ص ۲۱۲) اقبال در توصیفی فلسفی از اوضاع زمانه مدرن حکایت کرده است و معتقد است در چنین پاره‌ای از تاریخ شاهد بت پرستی جدید و از خود بیگانگی هستیم که از مغرب زمین شروع و به شرق هم سرایت نموده است.

بتان تازه تراشیده‌ای، دریغ از تو      درون خویش نکاویده‌ای، دریغ از تو  
چنان گداخت‌های از حرارت افرنگ      ز چشم خویش تراویده‌ای، دریغ از تو  
گرفتم اینکه کتاب خرو فرو خواندی      حدیث شوق نفهمیده‌ای، دریغ از تو  
طواف کعبه زدی گردد دیر گردیدی      نکه به خویش نیچیده‌ای، دریغ از تو  
(می باقی، ص ۲۵۷)

طبق نظر اقبال ریشه این انحطاط در شرق از جهتی باید در تقلید از غرب جستجو کرد و از جهت دیگر در اندیشه‌های صوفیانه سست کننده، عقل‌گریز و شریعت‌گرای صرف که انگیزه اقدام و عمل را از انسان سلب می‌کند. به گفته محمد اکرم، اقبال پس از مطالعه عمیق به این نتیجه رسید که برخی از تعلیمات تصوف با گذر زمان، ملل اسلامی را نسبت به زندگی اجتماعی بی‌علاقه کرده است. (اکرام، ۱۹۸۲م، ص ۱۶۴)

در مقابل این اوضاع که هم جهان غرب گرفتار آن است و هم جهان شرق را از خود بیگانه کرده است، اقبال برای عبور کردن از این انحطاط، جامعه آرمانی را ارائه می‌دهد که بر پایه اصول و مبانی مستحکمی استوار باشد که در آن انسان با خود و جهان خود بیگانه نباشد. وی این جامعه آرمانی را در جاویدنامه مرغدین نام‌گذاری کرده است و جامعه‌ای از نظر شکل، زیبا و از نظر شرایط زیستی، سالم که انسان در آن بیگانه از خود نیست، توصیف می‌نماید.

مرغدین و آن عمارات بلند      من چه گویم زان مقام ارجمند  
ساکنانش در سخن شیرین چو نوش      خوب روی و نرم خوی و ساده پوش



فکرشان بی درد و سوز اکتساب  
هر که خواهد سیم و زر گیرد ز نور  
خدمت آمد مقصد علم و هنر  
کس ز دینار و درم آگاه نیست  
بر طبیعت دیو ماشین چیره نیست  
اندر آن عالم نه شکر نی قشون  
نی قلم در مرغدین گیرد فروغ  
نی بیازاران ز بی کاران خروش

(جاویدنامه، ص ۳۲۹)

اقبال در این جامعه آرمانی، یک تعریف نو از انسان را بیان می کند، انسانی که با داشتن معرفت ژرف به جهان و جهان بینی الهی روحی مبارز، سخت کوش و شکوفا دارد و از خویش و سرنوشت خود مطلع است. به نظر وی، این انسان از مقام والایی برخوردار است به طوری که محور اندیشه و هستی است. از طرف دیگر با نفی عقلانیت ابزاری و خشک فلسفی مدرن، انسان را حامل هدفی بلند می داند که نباید گرفتار در مادیات صرف و از خود بیگانگی شود. او جهان را جدا از انسان و تجلیات و بارقه های الهی اش نمی بیند، بلکه برای انسان در این جهان جایگاه متعالی قائل است.

گر او را کس نبیند زار گردد  
اگر بیند یم و کهسار گردد  
جهان را فربهی از دیدن ما  
نهالش رسته از بالیدن ما  
حدیث ناظر و منظور رازی است  
دل هر ذره در عرض نیازی است  
تو ای شاهد مرا مشهود گردان  
ز فیض یک نظر موجود گردان  
جهان غیر از تجلی های ما نیست  
کی بی ما جلوه نور و صدا نیست

(گلشن راز جدید، ص ۱۶۴)

اقبال با این اندیشه و تفکر درصدد جامعه آرمانی است که هم نظم فکر و اندیشه ای و هم اجتماعی و عملی در آن جاری باشد و هیچ تضادی بر پایه این نوع وحدت گرایانه نباشد. در این تفکر انسان با وجود داشتن نظریه الهی، مخلوقی عاجز

و ناتوان و مجبور نیست که یک ارزیابی مجدد از انسان بر اساس اصول اسلامی است. (نقوی، ۱۳۸۵، ص ۶۵) او در ترسیم جامعه آرمانی، هم به امور معنوی می‌پردازد و هم به محیط و مکان و امور مادی. با همین رویکرد، جامعه آرمانی وی از وجوه بسیاری با نظریه‌های دیگر متفاوت است. در حقیقت اقبال در عین اینکه نگاهی فلسفی جهان شمول به عالم دارد ولی این فلسفه را از حالت ذهنی خارج کرده است و وارد زندگی کرده است. (بقایی، ۱۳۷۹، ص ۹) در راستای تحقق عملی جامعه آرمانی، وی یکی از موانع بزرگ شرف را کشش به جانب تمدن صنعتی غرب و از خودبیگانگی انسان می‌داند. بعضی این قدر شیفته غرب هستند که به بردگی غرب افتخار می‌کنند. اقبال در مورد چنین افرادی می‌گوید:

**آدم از بی بصری بندگی آدم کرد      گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد**  
**یعنی از خوی غلامی زسگان خوارتر است      من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد**  
 (افکار، ص ۲۳۹)

اقبال در طرح جامعه آرمانی خویش به شدت از غلامی غرب بیزار است و همیشه در مقابل بردگی غیر نظریه خودی را بیان می‌کند. خودی در نظر او پی بردن به نیروی درونی خود و به کار گرفتن آن است و بدین وسیله انسان می‌تواند عوامل انحطاط و ضعف خود را بشناسد و از طرف دیگر نقاط قوت، دشمن خویش و استعمار را بشناسد. و بدین وسیله به خویشتن خویش باز می‌گردد. خویشتنی که اقبال در اندیشه و شخصیت‌هایی مانند شاه ولی الله و سید جمال الدین افغانی در جهت اصلاح و احیای جنبش‌های دینی و بازسازی فکر الهی جستجو می‌کند. (اقبال ۱۳۵۸، ص ۱۴۱) هدف اقبال در این سعی گسترده آرمان‌شهری است شرقی، بی‌شبهت به غرب؛ اما نه مانند مشرق زمین گذشته، بلکه یک شرق نو که در آن انسان‌ها واقف به اسرار خودی باشند، یعنی کسانی که نیروی درونی خود را باز شناخته و بر آن متکی گردیده و از طریق خود آگاهی به شناخت درست زندگی دست یافته‌اند. (اقبال، پیام مشرق، ص ۲۰۳)

## خداابوری در جامعه آرمانی اقبال

مهم‌ترین چیزی که اقبال در نظریه آرمان‌شهر خویش به آن تکیه کرده و رکن اصلی برای تحقق یک جامعه آرمانی قرار می‌دهد توحید است. توحید نقش بسزایی در تحقق یک جامعه ایدئال دارد. توحید اعتقاد به وحدانیت خداوند است و همه انبیا که در سلسله با عظمت فرستادگان خداوند برای راهنمایی مردم آمده‌اند و از آدم تا خاتم انبیا(ع) ادامه داشته است به خدایی که همه هستی را خلق نموده و تمام موجودات به او وابسته و نیازمند هستند، دعوت نموده‌اند و در حال حاضر نبی اکرم(ص) و کتاب محکم او که برنامه‌های ختم نبوت را در عصر علم و آگاهی و فعالیت‌های بشری ارائه داده است همه بشریت را به خدای واحد و احد دعوت می‌نماید.

اقبال گفته است: در جهان پر تحول امروزی اگر عقل متکی به توحید و وحی الهی نبود چگونه می‌توانست پی به هدف نهایی و منزل مقصود ببرد، اگر توحید و وحی الهی نبود کشتی بیچاره عقل نمی‌دانست که محل فرود کجاست و ساحل ادراک کدام طرف است؛ در این دنیا طرفداران حق و حقیقت رمز توحید و خداپرستی را در اطاعت از خداوند عالم فهمیده‌اند و این به خاطر آن است که سر وجود آدمی و استعدادهای آن شناخته شود و رشد و تحولات فکری و معنوی او در میدان عمل مورد محک قرار گیرد، به هر حال دین و حکمت و آیین و قدرت ملی و اقتدار از توحید ناشی می‌شود. (تسکین دوست، ۱۳۹۸، ص ۱۵۸)

در جهان کیف و کم گردید عقل ور نه این بیچاره را منزل کجاست اهل حق را رمز توحید از براست دین ازو حکمت ازو آیین از او عالمان را جلوه‌اش حیرت دهد پست اندر سایه‌اش گردد بلند	پی به منزل برد از توحید عقل کشتی ادراک را ساحل کجاست در اتی الرحمن عبداً مضمراً زور ازو قوت ازو تمکین ازو عاشقان را بر عمل قدرت دهد خاک چون اکسیر گردد ارجمند
---	--

(رموز بیخودی، ص ۶۲)



از دیدگاه اقبال، سرمایه ملت اسلام اعتقاد به وحدانیت خدا و دوری کردن از شرک است و این حقیقت در لا إله إلا الله پوشیده است که ریشه افکار مسلمانان را تشکیل می‌دهد. وقتی این مفاهیم از مرحله سخن به مرحله عمل و صحنه زندگی وارد می‌شوند، دگرگونی در زندگی به وجود می‌آید و حیات بشر به اقتدار می‌رسد و تأثیر توحید در انسان در همین اندازه کافی است که اگر آن دل را از دنیاگرایی دور کند و همیشه به یاد خدا باشد به مقام واقعی دل و ارزش بلند انسانی می‌رسد و هر وقت از یادش نسوزد به گِل تبدیل می‌شود و در نتیجه سنگدلی و مادیت بغل‌گیرش می‌شود.

چون دل از سوز غمش افروختیم	خرمن امکان ز آهی سوختیم
آب دل‌ها در میان سینه‌ها	سوز او بگداخت این آینه‌ها
شعله‌اش چون لاله در رگ‌های ما	نیست غیر از داغ او کالای ما
اسود از توحید احمر می‌شود	خویش فاروق و ابوذر می‌شود

(رموز بیخودی، ص ۶۳)

اقبال در اشعار خویش مسیر ترقی فرد و ملت را نشان می‌دهد و پیروی از توحید را تنها عامل رشد واقعی می‌داند و می‌گوید: وقتی یک جامعه از توحید تبعیت کرد و در زندگی خویش بهره گرفت، کار سلمانی کرده است. فرد با عمل به توحید و خداباوری به ارزش‌های معنوی می‌رسد و جامعه به تبعیت از آن به اقتدار می‌رسد. فرد و ملت هر دو از توحید به اوج می‌رسند با این تفاوت که زندگی از فرد به جمال حق می‌رسد و از ملت به جلال حق نائل می‌آید.

فرد از توحید لاهوتی شود	ملت از توحید جبروتی می‌شود
بی‌تجلی نیست آدم را ثبات	جلوه ما فرد و ملت را حیات
هر دو از توحید می‌گیرد کمال	زندگی این را جلال، آن را جمال
وحدت افکار و کردار آفرین	تا شوی اندر جهان صاحب‌نگین

(جاویدنامه، ص ۳۷۸)



## حاکم جامعه آرمانی از دیدگاه اقبال

### الف) پیامبر اکرم(ص)

اقبال، پیامبر اکرم(ص) را که بنده محبوب خدا و پیام رسان او است، به عنوان رهبر معنوی معرفی می کند و به اعتقاد او بدون معرفت رسول اکرم(ص) و اندیشه و راه آن بزرگوار شناخت توحید و اسلام ناممکن است. و هر چند مسلمین با این شخصیت تاریخی و الهی که با ارزش ترین عنصر بشری است آشنا شوند، در راه به دست آوردن جامعه‌ای آرمانی و همچنین در تحول خود و جامعه خود موفق تر هستند. حیات ارزشمند وی و مبارزات آن حضرت که برای تحقق دین مبین بود یک نمونه کامل است که جوامع امروزی که مادی گرایی تار و پود آن را تحت تأثیر خود قرار دارد، به چنین الگویی برای بهتر فکر کردن و بهتر زندگی کردن، نیازمند هستند. اقبال درباره رسول ختمی مرتبت(ص) می فرماید:

**هر که عشق مصطفی سامان اوست      بحر و بر در گوشه دامان اوست**

(پیام مشرق، ص ۱۹۲)

اقبال، رسول اکرم(ص) را به طور یک الگوی عملی و فکری انتخاب کرده است و در اکثر اشعار خویش، به مسلمین وصیت می کند که متمسک به ذات آن حضرت شده و دست از دامان آن حضرت برندارند و کمالات و صفات او را در زندگی خود به کار گیرند. به نظر وی هر کس از فرمایش پیامبر اکرم(ص) فاصله بگیرد، گرفتار ذلت شرک و الحاد خواهد شد.

**مسلم از سر نبی بیگانه شد      باز این بیت الحرم بتخانه شد**

**از منات و لات و عزی و هبل      هر یکی دارد بتی اندر بغل**

**شیخ ما از برهمن کافرتر است      زانکه او را سومنات اندر سر است**

(خلاصه مثنوی، ص ۱۱۳)



**ب) فقر و غنا در سیره پیامبر اکرم(ص)**

یکی از پیچیده‌ترین و مهم‌ترین مسائل، مسئله فقر و غنا در حیات مبارک پیامبر گرامی قدر و یاران با وفای ایشان است که باید برای همه مسلمانان در طول تاریخ اسوه حسنه و الگوی کامل باشد، پیامبری که همه هستی، طفیل وجود او هست و می‌توانست از همه لذت‌ها و راحتی‌های دنیوی بهره‌مند شود، به یک بوریا قناعت کرده بود، کسی که امت او سلطنت کسری را از بین برد و تاج و تخت او را زیر پای خویش نهادند، از همه دنیا به یک بوریا اکتفا نمود.

**بوریا ممنون خواب راحت‌اش تاج کسری زیر پای امتش**

(اسرار خودی، ص ۱۵)

اقبال بیان می‌کند همین فقر الی الله و غنا از ما سوی الله بود که پیامبر حکومت اسلامی را تشکیل داد و اگر امروز مسلمانان باز هم می‌خواهند همان حکومت اسلامی را به دست بیاورند و همان اقدار الهی را در جامعه اسلامی پیاده کنند باید خود را به این دو ویژگی مهم و ضروری متمسک کنند.

**در شبستان حرا خلوت گزید قوم و آیین و حکومت آفرید**

(اسرار خودی، ص ۱۵)

غار حرا نماد فقیر بودن پیامبر اکرم(ص) نسبت به خدا و غنی بودن آن حضرت از ما سوی الله است، پیامبر اکرم(ص) با خلوت گزیدن در غار حرا و اندیشه و تفکر در آینده ملت، اساس یک حکومت جهانی را به وجود آورد و این اقدام پیامبر اکرم(ص) بر خلاف تمام حکمرانان که با نشستن در کاخ‌های بزرگ و مشورت با امثال خودشان حکومتی را به زور کشت و کشتار و جنگ به وجود می‌آورند، ولی آن حضرت با خلوت در غار حرا و دعا و نیایش با پروردگار، اساس و ریشه یک حکومت جهانی را پایه‌گذاری کرد.



### ج) تحمل سختی‌ها برای رفاه امت

به نظر اقبال یکی از ویژگی‌های مهم رهبر جامعه آرمانی، تحمل کردن سختی‌ها و مشکلات برای آسودگی و رفاه امت است. رهبران و پادشاهان دنیا برای به دست آوردن راحتی و لذت‌های مادی، قوم خود را به سختی‌های متعدد می‌اندازند، ولی پیامبران الهی و به ویژه نبی اکرم (ص) برای اینکه ملت خود را به رفاه و راحتی برسانند، سختی‌های فراوان را تحمل کرده و راحتی را برای پیروانش فراهم ساخت.

#### ماند شب‌ها چشم او محروم نوم تا به تخت خسروی خوابید قوم

(اسرار خودی، ص ۱۵)

رهبر جامعه اسلامی که ذات پیامبر خدا (ص) بود، روز تا شب بیشتر از همه، سختی‌ها را تحمل می‌کرد، شب را تا صبح نیز چنین سپری می‌کرد خلاصه همه راحتی‌های قوم و ملت به برکت سختی‌هایی بود که پیامبر (ص) آنها را تحمل می‌کرد و دعاهایی بود که به اجابت رسانده بود.

وقت هیجا تیغ او آهن گداز	دیده او اشکبار اندر نماز
در دعای نصرت آمین تیغ او	قاطع نسل سلاطین تیغ او
در جهان آیین نو آغاز کرد	سند اقوام پیشین در نورد
از کلید دین در دنیا گشاد	همچو او بطن ام گیتی نژاد

(اسرار خودی، ص ۱۶)

### د) اهل بیت (ع) الگوی آرمان شهر

تعظیم و عشق به پیامبر خدا و خاندان پاک او به وضوح در اشعار اقبال به چشم می‌خورد. شریعتی دیوان او را بزرگ‌ترین و عالی‌ترین اثر در این زمینه به زبان فارسی می‌داند. شریعتی می‌گوید: باید بگویم از میان تمام شاعران امروز شیعی، بزرگ‌ترین و عالی‌ترین اثر، هم از لحاظ شدت اخلاص، هم از حیث فکر، هم از لحاظ منطق، هم از حیث اثر ادبی، شعر و دیوان اقبال است. در مورد خاندان پیامبر (ص) اخلاص او همین بس که در جامعه سنی مذهب است و ستایش‌گر خاندان پیامبر (ص) و اردو زبان است و سراینده بهترین مدح‌ها درباره اهل بیت (ع) به



فارسی. (شریعتی، ۱۳۸۴، ج ۸، ص ۱۵-۱۶) اقبال در یکی از مکتوباتش می‌نویسد: «اعتقاد من آن است که پیامبر اکرم (ص) هنوز زنده است و مردم این عصر می‌توانند مانند صحابه در زمان او، از او الهام گیرند.» (ماکان، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰)

هشت معشوقی نهران اندر دلت	چشم اگر داری بیا بنمایت
عاشقان او ز خوبان خوب‌تر	خوش‌تر و زیباتر و محبوب‌تر
دل ز عشق او توانا می‌شود	خاک هم‌دوش ثریا می‌شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد	آمد اندر وجد و بر افلاک شد
در جهان آیین نو آغاز کرد	مسند اقوام پیشین در نورد
روز محشر اعتبار ماست او	در جهان هم پرده دار ماست او
هستی مسلم تجلی‌گاه او	طورها بالبد ز گرد راه او

(اسرار خودی، ص ۱۵-۱۷)

او طبق حدیث «انا مدینه‌العلم و علی بابها» (حاکم نیشابوری، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۲۶) و «انا دارالحکمه و علی بابها» (ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷) می‌گوید: «من عاشق شهر علم و حکمت هستم، اگر این دنیای ماده پرست عشق را نادانی به حساب بیاورد، من از این نادانی خود لذت می‌برم.» (شکفته، ۱۳۵۶، ص ۵۷) وی علاقه فراوانی نسبت به اهل بیت (ع) داشت و عقیده خود را راجع به امیرالمومنین علی (ع) بدین گونه اظهار نموده است:

مرسل حق کرد نامش بوتراب	حق یدالله خواند در ام‌الکتاب
ذات او دروازه شهر علوم	زیر فرمانش حجاز و چین و روم

(اسرار خودی، ص ۳۴)

درباره حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌گوید:

در نوای زندگی سوز از حسین	اهل حق حریت آموز از حسین
---------------------------	--------------------------

(رموز بیخودی، ص ۱۰۳)

رمز قرآن از حسین آموختیم	ز آتش او شعله‌ها اندوختیم
--------------------------	---------------------------

(رموز بیخودی، ص ۷۵)



آن یکی شمع شبستان حرم  
تا نشیند آتش پیکار و کین

حافظ جمعیت خیر الامم  
پشت پا زد بر سر تاج و نگین

(رموز بیخودی، ص ۷۵)

### هـ) حضرت زهرا(س) الگوی زنان در آرمان شهر

خصوصیت واضحی که بیش از همه توجه اقبال را در الگوگیری زنان جامعه از آن بانوی بزرگوار، به خود جلب نموده است تربیت فرزندان است. سلامت جامعه به تربیت فرزندان آن جامعه منوط است، شکوفایی و رشد استعدادها به تعلیم و تربیت صحیح فرزندان است که آن جامعه را تشکیل می دهند. بالاترین خدمت به جامعه، پرورش فرزندان با ایمان و صالح است، جامعه مدیون زنانی است که با اتباع از حضرت زهرا(ع) فرزندان مؤمن، با ایمان و شایسته در دامان آنها پرورش می یابند. دربارہ حضرت زهرا (س) می گوید:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمه للعالمین	آن امام اولین و آخرین
بانوی آن تاجدار هل اتی	مرتضی مشکل گشا شیر خدا
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق

(رموز بیخودی، ص ۱۰۳)

سیرت فرزندها از امهات	جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوه کامل بتول

(رموز بیخودی، ص ۱۰۳)

حضرت زهرا(ع) دارای کمالات والا و عصاره صفات وجودیه حضرت محمد(ص) هست، به همین دلیل اقبال عنایت خاصی به مقام مادر برای به وجود آوردن جامعه ای آرمانی و شکوهمند اسلامی دارد و با وضوح به زنان و مادران نصیحت می کند که با پیروی از آن اسوه کامل، اهمیت رسالت خویش را بدانند.



هوشیار از دستبرد روزگار      گیر فرزندان خود را در کنار  
این چمن زاران که پر نگشاده‌اند      ز آشیان خویش دور افتاده‌اند  
فطرت تو جذبه‌ها دارد بلند      چشم هوش از اسوه زهرا میند  
تا حسینی شاخ تو بار آورد      موسم پیشین به گلزار آورد

(خلاصه مثنوی، ص ۱۰۴)

در جامعه اسلامی زن با مقام والایی برخوردار است. زن در جامعه آرمانی، مرکز جامعه و خانواده است. زن با عناوین مختلفی همچون مادر، همسر، خواهر و دختر نقش بسزایی دارد. زن مسلمان می‌تواند با تربیت فرزندان صالح و با ایمان، ریشه دین و ملت را با غیرت دینی و غرور ملی استوار سازد. همواره استعمار می‌کوشد تا در پوشش و لوای تجدد و با نام آزادی، ریشه‌های خانواده را متزلزل و پایه‌های فرهنگی و اخلاقی را ویران کند و غرور ملی و غیرت دینی را از نسل‌های آینده بگیرد. بنابراین اگر مسلمانان و به ویژه مادران از شعائر اسلامی و شئون مادری یک لحظه غفلت کنند، استعمار راه را برای پیشرفت مقاصد خود هموار می‌سازد.

آن ادب پرورده صبر و رضا      آسیا گردان و لب قرآن سرا  
اشک او بر چید جبریل از زمین      هم چو شبنم ریخت بر عرش برین  
رشته آیین حق زنجیر پاست      پاس فرمان جناب مصطفی است  
ورنه گرد تربش گردیدمی      سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی

(خلاصه مثنوی، ص ۱۰۴)

### ضرورت قیام برای تحقق جامعه آرمانی

یکی از مهم‌ترین نیازهای اساسی جامعه اسلامی و آرمانی تشکیل حکومت است تا بتواند در ظل آن به آرمان‌های بزرگ خود برسد و آرزوهای والای بشری را عملی کند و تنها حکومتی که می‌تواند در میدان عمل، آن آرمان‌های حقیقی و مطلوب را محقق کند، حکومت الهی است. تا وقتی که حکومت الهی در همه جهان تحقق پیدا نکند، انسان به طور کامل و احسن نمی‌تواند از برکات و کمالات حیات بهره‌مند

شود. به همین دلیل بوده است که همه کوشش‌ها و تلاش‌های انبیا(ع) برای ایجاد حکومت اسلامی در زمین یک امر مشترک در اهداف آن بزرگواران دیده می‌شود. بنابراین همه مسلمانان وظیفه دارند هرگونه فرصت‌طلبی را از غیر حق و طاغوت بگیرند و زمینه را برای به دست آوردن حکومت الهی یعنی عملی شدن سه اصل مهم آزادی، اخوت و عدالت اجتماعی فراهم‌تر سازند.

پشت پا بر حکم سلطان می‌زند	تا نبوت حکم حق جاری کند
غیرت او بر نتابد حکم غیر	در نگاهش قصر سلطان کهنه دیر
تا نیفتد مرد حق در بند کس	درس او الله بس باقی هوس
هر کهن معبود را کن ریز ریز	بنده درمانده را گوید که خیز
بر مراد خود جهان تعمیر کن	دیگر این نه اسمان تعمیر کن

(پس چه باید کرد، ص ۳۹۱-۳۹۲)

اگر حکومت الهی به وجود بیاید، آن موقع انسان می‌تواند از استعدادهايش هم در جنبه روحانی و هم در جنبه عقلانی با هم شکوفا کند و به اهداف بلند خود دست یابد، اگر چنین شرایطی به وجود نیاید چگونه می‌تواند انسان راه خویش را تشخیص دهد و به آن برسد. اقبال با الهام از قرآن سعی کرده ویژگی‌های آن قهرمانان را پیش چشم مسلمانان قرار دهد. الگوهای را که وی برای به وجود آوردن جامعه‌ای رشد یافته ذکر کرده، انسان‌های کاملی هستند که بعضی از آنان را قرآن کریم صراحتاً ذکر کرده است. از نگاه اقبال، حضرت علی(ع) نمونه کامل مقام ولایت و خلافت است که دو نیروی علمی و عملی را برای اجرای احکام الهی در خویش جمع دارد و زندگی او راه حیاتی است عینی و عملی که قرآن نشان داده است و جامعه انسانی و اسلامی می‌تواند از راه پیروی از این الگوی کامل، به کمال و حیات واقعی برسد، به همین دلیل برای بیان کردن آخرین مرحله خودی، یعنی نیابت الهی، اسرار علی مرتضی(ع) را در اشعار خویش این‌گونه بیان کرده است:

مسلم اول شد مردان علی	عشق را سرمایه ایمان علی
از ولای دودمانش زنده‌ام	در جهان مثل گهر تابنده‌ام



نرگسم و رفته نظاره‌ام  
 خاکم و از مهر او آینه‌ام  
 از رخ او فال پیغمبر گرفت  
 از خود آگاهی ید الهی کند  
 ذات او دروازه شهر علوم  
 مرتضی کز تیغ او حق روشن است  
 مرد کشور گیر از کراری است  
 در خیابانش چو بو آواره‌ام  
 می‌توان دیدن نوا در سینه‌ام  
 ملت حق از شکوهش فر گرفت  
 از ید الهی شهنشاهی کند  
 زیر فرمانش حجاز و چین و روم  
 بو تراب از فتح اقلیم تن است  
 گوهرش را آبرو خودداری است

### آسیب شناسی جامعه آرمانی

#### موانع

جامعه‌ای که تحرک و حیات از او گرفته شده باشد، آن جامعه زوال و انحطاط پیدا کرده است. بنیادی‌ترین علامت‌های حیات، عمل و تحرک و آگاهی و همدلی است. اگر جامعه تحرک نداشته باشد، مرده است. جامعه‌ای که مدارج بالای نشانه‌ها را نداشته باشد، مرده است. غفلت از هر کدام از این نشانه‌ها، جامعه‌ای را در خواب فرو می‌برد. بنابراین هر علتی که باعث می‌شود تا این غفلت در جامعه ایجاد شود، عامل انحطاط جامعه به حساب می‌آید. با در نظر گرفتن نشانه‌هایی که مربوط به حیات یک جامعه هستند، تنها چیزی که به این تعلیمات حیات بخش دعوت می‌کند، اسلام و قرآن است. اسلام و قرآن، به این تعلیمات دعوت می‌کنند ولی باز هم جامعه مسلمانان مرده است. اقبال فریاد می‌کشد که روح اسلام و قرآن در جامعه نیست، خود قرآن هست ولی روح تعلیمات قرآنی وجود ندارد. مسلمانان اسلام و قرآن را رها کرده‌اند و به بیگانگان اعتماد کرده‌اند. اگر مسلمانان می‌خواهند از این انحطاط نجات پیدا کنند باید به اسلام و قرآن روی بیاورند.

جبین را پیش غیر الله سودیم  
 ننالیم از کسی می‌نالیم از خویش  
 چو گبران در حضور او سرودیم  
 که ما شایان شأن تو نبودیم

(ارمغان حجاز، ص ۴۴۴)



در آثار اقبال اساسی‌ترین عوامل در انحطاط مسلمانان و موانعی که بر سر راه جامعه آرمانی هستند حسب ذیل است:

### الف) خودفراموشی و غفلت از خویش

غفلت از خویش یعنی باور نکردن توانایی‌های خود و غافل شدن از تعالیم فرهنگ و تمدن اصیل خود که همان تعالیم اسمانی و حیات قرآنی است. این غفلت محصول چند عامل است. این عامل باعث می‌شود تا از مهم‌ترین سیمای اسلام که حکومت اجتماعی است، غفلت شود، محصول چنین غفلت، غارنشینی، مردم‌گریزی و دوری از متن جامعه است و در نتیجه بیگانگان رهبری معنوی و فکری مردم و اداره جامعه و تعیین سرنوشت را به دست می‌گیرند. بدون شک مراد اقبال از تصوف، تصوفی است که خالی از روح اسلام و تعلیمات قرآنی باشد نه عرفان اسلامی که روح آن، ولایت و سرپرستی الهی بر جهان هستی است. وی این عامل مهم انحطاط را محصول تعالیم اشتباه مربی‌نمایی از انسان بی‌خبر می‌داند که بدون توجه به خود حکم به خودشکنی می‌کنند و با وعده خودسازی، انسان‌های ساده‌لوح را به خودسوزی و نفی خودی سوق می‌دهند.

گوسفندان در علفزاری مقیم  
فارغ از اندیشه اعدا بدند  
گشت از تیره بلایی سینه ریش  
بر علفزار بز ان شبخون زدند

(اسرار خودی، ص ۲۱)

آن شنیدستی که در عهد قدیم  
از وفور گاه نسل افزا بدند  
آخر از ناسازی تقدیر میش  
شیرها از بیشه سر بیرون زدند

### ب) پیروی از بیگانگان

از غلامی روح گردد بار تن  
عرده‌ای بی‌مرگ و نعش خود به دوش  
این و آن با این و آن اندر نبرد  
از غلامی گوهرش نا ارجمند

(بندگی نامه، ص ۱۷۹)

از غلامی دل بمبرد در بدن  
کور ذوق و نیش را دانسته نوش  
از غلامی بزم ملت فرد فرد  
از غلامی مرد حق زناز بند

غلامان، مقلدان و مشرق‌زمینان غرب‌زده‌ای هستند که از دم مغرب پر شده، از خود خالی هستند، کسانی که از اشراق و طلوع‌گريزان و به مغرب پناه برده‌اند مانند کسانی هستند که از تاریکی، نور بگیرند. اگر مسلمانان روش اسلامی را رها کنند و راه و روش دیگران را در پیش گیرند، حیات اسلامی‌شان از دست خواهد رفت. یکی از مسائلی که اقبال خیلی نسبت به آن حساس بود، مسئله غرب‌زدگی و احساس حقارت در برابر مغرب زمین است. مسلمانان نه فقط در هند بلکه در همه جهان خود را حقیر و عقب‌مانده می‌دانستند و اگر چه تا حدی عقب مانده بودند، اما دین اسلام را علت عقب‌ماندگی می‌پنداشتند.

اقبال می‌گوید آنها به سوی بیگانگان رفتند در حالی که از خود بیگانه بودند و وقتی بازگشتند به شکل مقلد و ملبوس فرنگ به محصولی برای فرنگ تبدیل شده بودند و آشکار است که غلامی فکری از غلامی اقتصادی خطرناک‌تر است.

**این ز خود بیگانه این مست فرنگ      نان جو می‌خواهد از دست فرنگ**

(پس چه باید کرد، ص ۴۱۳)

**علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ      مگر می‌یابد نه ملبوس فرنگ**

(جاویدنامه، ص ۳۶۹)

**از فرنگی می‌خرد لات و منات      مؤمن و اندیشه او سومنات**

(پس چه باید کرد، ص ۴۱۳)

در غلامی و غرب‌زدگی وقتی یک مسلمان قدم‌های زیادی بردارد به جایی می‌رسد که دین و دانش خود را می‌فروشد و برای بقای بدن و زندگی مادی، جان و زندگی معنوی را رها می‌کند. به همین دلیل اقبال راه حلی برای نجات از بردگی غرب ارائه می‌دهد:

**پس نخستین بایدش تطهیر فکر      بعد از آن آسان شود تعمیر فکر**

(پس چه باید کرد، ص ۳۹۱)



### ج) تبدیل عمل به اندیشه

روزگاری فرهنگ شکوفا و پربار اسلامی به سرعت در حال پیشرفت بود و با الهام گرفتن از تعلیمات زندگی بخش اسلام هر دو جنبه روحانی و عقلایی را به پیش می‌برد و همچنان در جهان جلودار و پیشتاز بود. مسلمانان نقاط قوت ملت‌ها و مذاهب دیگر را بدون اینکه خود استحاله شوند، در خود حل می‌کردند و برای اداره هر چه نیکوتر جامعه خویش، روز به روز بر آگاهی خویش می‌افزودند. مذاهب دیگر همیشه در این آرزو بودند که بتوانند به آن آگاهی مسلمانان در اداره جامعه خود از حیث علمی و فکری و روحانی برسند.

اقبال در منظومه جوی آب که نظر فیلسوف معروف گوتته درباره اسلام را تشریح کرده است، همین آرزو و بیان حال نصاری، یهود و سایر ادیان را که به حال رکود مانده‌اند و از جویبار اسلام درخواست کرده‌اند که آنان را نیز همراه خویش ببرد، از زبان گوتته آورده است:

ما را که راه از تنگ آبی نبرده‌ایم      از دستبرد ریگ بیابان نگاه دار  
 واکرده سینه را به هواهای شرق و غرب      در برگرفته همسفران زبون و زار  
 (افکار، ص ۲۳۷)

به اعتقاد اقبال عامل اصلی انحطاط مسلمانان بعد از آن شکوه و عظمت، ورود افکار یونانی‌ها در بحث‌های کلامی مسلمانان، که نتیجه آن تبدیل عمل به اندیشه و ایجاد فضاهاى ذهنی محض به جای ایجاد زمینه‌های عملی بود و همین‌طور نقش اموی‌ها در ترویج بی‌بندوباری و عیش و عیاشی در مرحله اول و به علت همین ضعف، تحقیر عمل و بی‌ارزش نشان دادن آن برای توجیه بی‌بندوباری خود و در نتیجه، بی‌تفاوت شدن جامعه نسبت به اقتدار انسانی و ارزش‌های حیاتی و در گام‌های بعد نقش حکومت‌های بعدی مسلمانان که با اسم اسلام، خلافت و اداره امور مسلمانان را به عهده می‌گرفتند. اقبال به تمدن اروپا به شدت نقد می‌کند و همانطوری که در شرح حال او آمده است، نیمی از زندگی‌اش و آثار را غرب‌ستیزی





او تشکیل می‌دهد اما تنها نقطه قوت تمدن غرب را علم می‌داند زیرا علم، علم است و به اعتقاد وی تکنولوژی غرب، نتیجه و محصول سعی علمی است که غربی‌ها از تمدن اسلامی گرفتند. اقبال در اشعار خویش به این مطلب اشاره کرده است:

**عصر نو<sup>۱</sup> کاین صد چراغ آورده است چشم در آغوش او (اسلام) وا کرده است**

(رموز بیخودی، ص ۷۱)

و اگر چه اقبال از نبودن معنویت و روح ضروری در غرب شکوه می‌کند اما جنبه ابتکار و سخت‌کوشی را که از فرهنگ اسلامی گرفتند، تحسین می‌کند و به مسلمانان توصیه می‌کند که این علوم را دوباره دریافت کنند.

حکمت اشیا فرنگی زاد نیست	اصل او جز لذت ایجاد نیست
نیک اگر بینی مسلمان زاده است	این گهر از دست ما افتاده است <sup>۲</sup>
چون عرب اندر اروپا پر گشاد	علم و حکمت را بنا دیگر نهاد
دانه آن صحرانشینان کاشتند	حاصلش افرنگیان برداشتند
این پری از شیشه اسلاف ماست	باز صیدش کن که او از قاف ماست

به اعتقاد او قرآن بر عمل تأکید ویژه کرده و بیشترین توصیه‌های دین اسلام در حوزه عمل است. او دریافت که همه اکتشافات و اختراعات در جهان محصول عمل است. وای به حال جامعه‌ای که از حوزه عمل خارج شود و پایه خوشبختی و سعادت خویش را بر وهم و خیال و فضای ذهنی محض بگذارد. وی اعتقاد دارد که اگر ما می‌خواهیم به جامعه ایدئال برسیم باید در پرتو علم و عمل با جدیت و تلاش دنبال هدفمان باشیم اما هنوز جامعه اسلامی خسته و وامانده و سرگردان است. اقبال مسلمانان امروز را مخاطب خود قرار می‌دهد و می‌گوید:

۱. مراد از عصر نو، فرهنگ و تمدن غرب است.

۲. اقبال می‌گوید: این علم و حکمت امروزی را مردم غرب از مسلمانان گرفتند.

ای خرت لنگ از ره دشوار زیست  
همرهانت پی به منزل برده‌اند  
غافل از هنگامه پیکار زیست  
لیلی معنی ز محمل برده‌اند  
توبه صحرا مثل قیس آواره‌ای  
خسته‌یی و امانده‌ای بیچاره‌ای

(رموز بیخودی، ص ۹۸)

### د) جدایی دین از سیاست

اقبال یکی از مهم‌ترین علل انحطاط مسلمانان را جدایی دین از سیاست می‌داند. سیاست "جدایی دین از سیاست" در واقع، حيله دین‌زدایی از جامعه دینی و بلکه از کل جهان است و روشن است هر وقت دین از سیاست جدا باشد، حاملان دین از قدرت حکومت محروم می‌شوند و مفسدان غیر دینی قدرت حکومت را به دست می‌آورند و دین را که اولین مانع سلطه‌طلبی و هواپرستی آنهاست از سر راه برمی‌دارند، زیرا ناتوانی دینی را در اداره امور حکومت و جامعه می‌خواهند و هر وقت بتوانند دین را از جامعه بگیرند و آن را در رسیدن به اهداف حقیقی‌اش ناتوان سازند، به هدف خود رسیده‌اند. دینی که نتواند جامعه را اصلاح کند آن دین، مرده است. و هدف از این نیرنگ، تن مرده و بی‌جان دین است. آنها با این سیاست می‌خواهند حیات دینی را از جامعه بگیرند و چه ساده‌لوح هستند شیفته‌های غربی دیروز و امروز! اقبال این همه نقشه شوم آنها را در قالب اشعار نمایان کرده است:

بدن را تا فرنگ از جان جدا دید  
کلیسا سبحة پطرس شمارد  
نگاهش ملک و دین را هم دو تا دید  
که او با حاکمی کاری ندارد  
میان ملک و دین ربطی ندیدند  
به تقلید فرنگ از خود رمیدند

(گلشن راز جدید، ص ۱۶۶)

روشن‌ترین مثال برای این نیرنگ همین بیت اخیر است و اقبال در لابه‌لای این موضوع سلطنت عثمانیه را به عنوان شاهد مثال آورده است که حکومت سلاطین عثمانی که ادعای دینداری در جهان داشت، در زمان مختصری با تقلید از همین



شیوه غرب به حکومتی لائیک<sup>۱</sup> تبدیل شد.

ترک از خود رفته و مست فرنگ      زهر نوشین خورده از دست فرنگ  
 ترک را آهنگ نو در چنگ نیست      تازه اش جز کهنه افرنگ نیست  
 (جاویدنامه، ص ۳۰۷)

### ه) ایجاد تفرقه بین امت

تعلیم نژادپرستی، مذهب گرایی، ایجاد اختلاف و تفرقه افکنی در بین ملت‌ها یکی دیگر از نیرنگ‌های دشمن و از موانع به وجود آمدن جامعه آرمانی است که اقبال در اشعار خویش به این مانع مهم اشاره کرده است. اگر نیرنگ ایجاد تفرقه به ثمر برسد، ثمره آن این است که اقوام متفرق شده، با دست خویش همدیگر را می‌کشند و از بین می‌برند. اقبال در مقاله‌ای به بیان احوال مسلمانان پرداخته می‌گوید: «هر روز یک فرقه نو و جدیدی به وجود می‌آید که خود را حق‌دار و وارث بهشت دانسته، تمام بنی نوع انسان را هیزم جهنم قرار می‌دهد. الغرض این فرقه پرستی‌ها جمعیت خیر الامم را به طوری منتشر ساخته است که هیچ صورتی از اتحاد و یگانگی دیده نمی‌شود.» (رضوی، ۱۳۵۶)

وی در اشعار خویش از اوضاع مسلمانان نزد رسول اکرم (ص) شکایت می‌کند: یا رسول‌الله! امروز مسلمانان از سرّ شریعت بیگانه شده‌اند و در کعبه اسلام که حریم توحید است بت‌های تازه می‌نشانند و باز از نژاد و قوم و قبیله و قوم گرایی، لات و منات و عزی و هبل می‌تراشند.

مسلم از سرّ نبی بیگانه شد      باز این بیت الحرم بتخانه شد  
 از منات و لات و عزی و هبل      هر یکی دارد بتی اندر بغل

(خلاصه مثنوی، ص ۱۱۱-۱۱۲)

۱. «واژه لائیک (Laic) به معنی جدا از دین یا دین جدا، و واژه لائیسزم (Laicism) به معنی دین جداگری

یا دین جدایی است.» (آشوری، ۱۳۸۱، ص ۲۰۱)

شاعر در جایی دیگر می‌گوید: وطن پرستی و مفاخرت‌های نژادی و قبیله‌ای  
محصول تعلیمات غرب است.

در جهان باز آمد ایام طرب      دین هزیمت خورده از ملک و نسب  
اهرمن را زنده کرد افسون غرب      روز یزدان زود رو از بیم شب  
(جاویدنامه، ص ۳۲۲)

وی بعد از معرفی این بت می‌گوید:

ای که می‌داری کتابش در بغل      تیزتر نه پا به میدان عمل  
جلوه در تاریکی ایام کن      آنچه بر تو کامل آمد عام کن  
(رموز بیخودی، ص ۹۵)

به اعتقاد اقبال امت مسلم از انتساب به رسول ختمی مرتبت (ص) به وجود آمده  
است نه از جهت رنگ و نژاد و اقلیمی خاص:

ما ز حکم نسبت او ملتیم      اهل عالم را پیام رحمتیم

(رموز بیخودی، ص ۶۹)

وی دنبال جامعه‌ای است که مرزهای آن و همچنین سرزمین آن جامعه، مرزهای  
جغرافیایی نداشته باشد، بلکه در آن مرزها بنابر عقیده کسانی باشد که در آنجا  
زندگی می‌کنند.

نه افغانیم و نی ترک و تتاریم      چمن زاریم و از یک شاخساریم  
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است      که ما پرورده یک نوبهاریم

(پیام مشرق، ص ۲۰۳)

اقبال بیان می‌کند: ما همان امت گیتی نوردیم و مانند ماهی که سراسر دریا وطن  
اوست و می‌تواند آزادانه همه جای دریا برود، کل جهان وطن ما است و باید پیام  
رحمت پیامبر اکرم (ص) که به تعبیر قرآن وجود مبارکش رحمت برای تمام جهانیان  
است، را به جهانیان برسانیم.



می‌تکنجد مسلم اندر مرز و بوم      در دل او یاوه گردد شام و روم  
 قل ما از هند و روم و شام نیست      مرز و بوم او بجز اسلام نیست  
 هر که از قید جهات آزاد شد      چون فلک در شش جهت آباد شد

(رموز بیخودی، ص ۷۷)

### راهکارهای جامعه آرمانی

بی‌تردید ظهور توانایی‌های فرد و تکامل و رشد او، در پیوندش با جامعه است و هر چقدر از جامعه جدا و فاصله بگیرد، به همان نسبت توانایی‌های خویش را از دست می‌دهد و هر چه ارتباط او با جامعه قوی‌تر باشد با پشتوانه قدرت جامعه برای رسیدن به اهداف و کمالات، موفق‌تر خواهد بود؛ همان‌گونه که وقتی قطره به دریا پیوست دریا می‌شود. اقبال در رابطه فرد و جامعه را با تشبیهات و مثال‌های فراوان بیان می‌کند، یکی از آنها رابطه موج و دریا است. در این تشبیه همانطور که قوام و وجود موج به دریا است و اگر دریا نباشد موجی نخواهد بود، قوام و وجود فرد نیز به جامعه است و جامعه پشتوانه فرد خواهد بود. وی برای حصول جامعه ایدئال که در آن فرد می‌تواند توانایی‌های خود را بروز دهد و به اهداف و کمالات انسانی برسد، چند امر را ضروری می‌داند:

فرد را ربط جماعت رحمت است      جوهر او را کمال از ملت است  
 فرد تنها از مقاصد غافل است      قوتش آشفنگی را مایل است  
 فرد تا اندر جماعت گم شود      قطره وسعت طلب قلمزم شود

(رموز بیخودی، ص ۵۸)

### ۱. وحدت مسلمانان

اقبال در این مورد می‌گوید: مسلمانان باید بدانند که تفرقه و انتشار موجب ضعف قوا و ناتوان شدن آنان می‌شود و نتیجه این ضعف و ناتوانی، مسلط شدن بیگانگان بر آنان و تعیین سرنوشت آنان به دست دیگران است و قومی که چنین باشد ذلیل و خوار است. این تفرقه و پراکندگی سبب بدبختی و حقارت مسلمانان در این دوره

شده است و تنها راه علاج آن، این است که مسلمانان با آگاهی و هوشیاری از نیرنگ‌های استعمار، نزاع، فرقه‌گرایی و قوم و وطن‌پرستی را کنار بگذارند و با حفظ اراضی و حفظ استقلال ملت‌ها و قلمرو کشورشان، همگی با هم متحد شوند تا بیگانگان بر آنان مسلط نشوند و حقوق آنها را پایمال نکنند. تا وقتی که وحدت مسلمانان تحقق پیدا نکند و شرایط مناسبی برای مسلمانان حاصل نشود، نظریه دوم به ثمر نمی‌رسد و در نتیجه اتحاد مورد نظر اسلام عملی نمی‌شود؛ یعنی وحدت مسلمانان شرط اساسی برای اتحاد اسلامی است. زمانی که وحدت مسلمانان به دست آمد و مسلمانان ضعف‌های خود را دور کردند و به وضعیتی مطلوب که در آن بتوانند تعالیم حیاتی اسلام را زنده کنند، رسیدند آن موقع این مرحله با زنده کردن ارزش‌های انسانی که اسلام متولی آن است آغاز می‌شود. ریشه نظریه اتحاد برای به دست آوردن وحدت حقیقی و یگانه‌پرستی از خودی‌نشست می‌گیرد و باید بر پایه آن، مسلمانان روح حقیقی اسلام را که وحدت و همبستگی است، درک کنند و رسالت اسلامی خود که عبارت از بلند کردن پرچم توحید در جهان است، را انجام دهند تا همه چیز زیر پرچم توحید، تجلی توحید باشد. بنابراین هدف این نظریه به وجود آمدن جامعه جهانی توحیدی است که بر محوریت توحید بنا شده باشد:

**روح ملت را وجود از انجمن      روح ملت نیست محتاج بدن**

(جاویدنامه، ص ۳۷۹)

## ۲. بازگشت به خود

خودی که اقبال از آن در جاهای مختلف به حیات تعبیر می‌کند، احساس شخصیت، درک شخصیت، خودشناسی و شناختن استعدادها و نیروهای خویش است و انسان با پرورش خودی در هر مرحله به خالق خویش و وحدت حقیقی (توحید) نزدیک‌تر می‌شود. وقتی که فرد با کسب خودی، خودی خویش را کامل کرد در مجموعه یک جامعه بیخود می‌شود و بدین طریق به بیخودی می‌پیوندد و با جامعه ارتباط برقرار می‌کند. آن موقع هر ملت و جامعه‌ای، خود نیاز به کسب خوی دارد، همچنان



که فرد نیاز دارد. جمع شدن همه ملل انسانی که با کسب خودی آفریده شده‌اند، همان جامعه توحیدی، آرمانی و ابراهیمی یعنی جامعه مورد نظر اسلام است و در آن تمامی خلاقیت‌ها، استعدادها و سرمایه‌های وسیع انسانی به بار نشسته و مظهری از قدرت لایتناهی الهی خواهد بود. چنین جامعه‌ای همه عالم را با امکانات وسیع بشری، مسخر و در اختیار خود قرار خواهد داد. در واقع اسرار خودی و رموز بیخودی اسرار و رموز استقرار حکومت خداوند در زمین با تحقق یافتن چنین جامعه‌ای است.

چيست ملت؟ ای که گویی لا اله  
 اهل حق را حجت و دعوی یکی است  
 ذره‌ها از یک نگاهی آفتاب  
 یک نگاهی را به چشم کم مبین  
 ملتی چون می‌شود توحید مست  
 با هزاران چشم بودن یک نگه  
 خیمه‌های ما جدا دل‌ها یکی است  
 یک نگه شو تا شود حق بی‌حجاب  
 از تجلی‌های توحید است این  
 قوت و جبروت می‌آید به دست  
 (جاویدنامه، ص ۳۷۸)

اقبال قهرمان عرصه خودی است، وی این نظریه را که هر چه در جهان است دارای خودی است از فیخته گرفت؛ بنابراین بعضی از اندیشمندان به اشتباه خیال کردند که وی دنباله‌رو فیخته بوده است. بعضی دیگر معتقد بودند که افکار اقبال کاملاً متأثر از افکار فلاسفه غربی مانند برگسون، نیچه و فیخته است وی در کتاب اسرار خودی دیدگاهش را در این مورد روشن کرده است. او می‌گوید: مثنوی اسرار خودی و دیدگاه نیچه کاملاً مغایر یکدیگر هستند، اسرار خودی کاملاً مبتنی بر حقیقت خودی است که نیچه آن را باور ندارد. برخی نیز اعتقاد داشتند که مک تاگارت، استاد فلسفه اقبال در فاصله سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۸ در کمبریج در خلق فلسفه خودی وی تأثیر بسزایی داشته است. (قیصر، ۱۳۸۴، ص ۱۶ و ۱۹ و ۱۰۱) «به اعتقاد اقبال خودی از ارکان مهم شرف آدم است و در سر خودی اقبال، آگاهی از نوعی است که با سه عنصر عشق، درد و عمل سرشته است.» (شریعتی، ۱۳۸۴،

خودی در مفهوم مورد نظر اقبال عبارت از احساس شخصیت، خودنگری، درک شخصیت، خودشناسی و خوداندیشی است، این مفهوم یک مفهوم انسانی، اجتماعی است که در پوشش تعبیرات فلسفی بیان شده است. البته اجتماعی بودن آن به معنای نپرداختن به فرد نیست، زیرا پایه خودی در فرد مستحکم می‌شود اما این خودیت خودی و استحکام شخصیت خودی در فرد هم یکی از مفاهیم اجتماعی اسلام است و تا آن شخصیت خودی مستحکم نشود اجتماع به صورت حقیقی به وجود نمی‌آید. خودی برای ملت‌های اسلامی نظام ارزشی اسلام است. زمانی که اقبال فلسفه خودی را پی‌ریزی می‌کرد، جای این ارزش‌ها در میان مسلمانان و به ویژه در بین مسلمانان هند خالی بود و آنان مطلقاً آن ارزش‌ها را فراموش کرده بودند، با پاک‌باختگی به یک سیستم ارزشی بیگانه مؤمن، معتقد، فریفته و علاقه‌مند شده بودند و ضروری بود به خودشان برگردند؛ این همان مفهومی است که اقبال به دنبال آن است. (ستوده، ۱۳۶۵، ص ۲۳)

اقبال می‌خواهد به ملل اسلامی بفهماند با خودشناسی، خودیابی، خودنگری، برگشتن به خود و چنگ زدن به تعالیم حیاتی قرآن به خود آیند، تکان بخورند و از خواب غفلت بیدار شوند و احساس شخصیت و هویت اسلامی پیدا کنند.

در سکوت نیم شب نالان بدم	عالم اندر خواب و من گریان بدم
من همین یک گل به دستارت زخم	محشری بر خواب سرشارت زخم
تا ز خاکت لاله زار آید پدید	از دمت باد بهار آید پدید

(رموز بیخودی، ص ۵۶، ۵۷)

طبق نظریه اقبال جامعه دینی و آرمانی جامعه‌ای است که با خودی آفریده می‌شود و در آن، عقول جامعه انسانی به نیازهای حیاتی و حقیقی خود می‌اندیشد و زمینه را برای ظهور انقلاب جهانی در فردی واحد که رسالت او تحقق رسالت انبیا و هدایت انسان به آن حقیقت است، فراهم می‌سازد؛ انقلاب عظیم فکری که در آن





انسان به بلوغ فکری و عقلی رسیده باشد.

**انقلابی که ننگجد به ضمیر افلاک بینم و هیچ ندانم که چسان می بینم**

(نقش فرنگ، ص ۲۶۰)

به اعتقاد وی جامعه آرمانی و مطلوبش با خودی آفریده می شود و خودی برای ملت های اسلامی نظام ارزشی اسلام است. در اینجا به مراحل تکامل خودی می پردازیم تا با دانستن آن مراحل می توانیم برای حصول جامعه آرمانی سعی عملی را آغاز کنیم.

### ۳. تحمل رنج و سختی

«به اعتقاد اقبال، مقصود فطرت و طبیعت در گردش و انقلاب های متعدد فکر و جسم و جان این است که برای تربیت خودی وسایل تهیه کند و تجلی این گوهر گران بها را آشکار کند.» (عرفانی، ۱۳۳۲، ص ۴۵)

**از بلاها پخته تر گردد خودی      تا خدا را پرده در گردد خودی**  
**عشق را در خون تپیدن آبروست      اره و چوب و رسن عیدین اوست**

(جاویدنامه، ص ۲۹۸)



اقبال برای ابراز تفکرات و اندیشه‌های خویش فارسی را به عنوان زبان شعری برای خود انتخاب کرده است. البته در زبان اردو هم شعر گفته ولی عمده‌ترین کلام وی در زبان فارسی یافت می‌شود. شاید قانع‌کننده‌ترین دلیل اقبال برای گزینش زبان فارسی برای اظهار افکار و احساسات خویش، همانا مناسب تشخیص دادن زبان فارسی برای این کار بوده و دیگر اینکه می‌خواست شعرش را فراتر از محدوده زبان اردو قرار دهد و پیام جهانی خویش را به دور دست‌ترین نقاطی که در آن فارسی‌زبانان زندگی می‌کنند و قدر اشعارش را خواهند دانست، برساند

اقبال موجی از موسیقی الفاظ و کلمات را نثار خواننده می‌کند و با بیان مضامین آرمان‌شهر تحرک و جوششی خیلی عظیم در کالبد شعر می‌دمد تا مخاطبین او با آمادگی کامل برای به دست آوردن چنین جامعه‌ای حرکت خودشان را آغاز کنند و عموم مسلمانان را از انحطاط کنونی نجات بدهند.

اقبال اندیشه‌های متعددی را به وسیله اشعار خویش مطرح کرده است. ولی اندیشه‌های مذهبی و سیاسی وی از اهمیت بالایی برخوردار است. زیرا اقبال با الهام گرفتن از مضامین اسلام دنبال به دست آوردن نظام اسلامی است که مسلمانان به خاطر عدم انحفاظ خودی، مبتلا شدن به اختلاف و تفرقه و بی‌توجهی به فرهنگ غرب از دست دادند. بررسی لایه فکری اشعار اقبال نشان می‌دهد که وی کاملاً متأثر از آموزه‌های اسلامی است و قوانین اسلام را فقط منحصر در زندگی فردی انسان نمی‌داند بلکه دین اسلام را یک ضابطه حیات می‌داند. وی در صدد به دست آوردن جامعه‌ای هست که ویژگی‌های عصر نبی اکرم (ص) را داشته باشد. در این راستا موانع و راه‌های حصول چنین جامعه‌ای را بازگو نموده است. اقبال احترام ویژه‌ای نسبت به اهل بیت (ع) قایل است و این امر را به وضوح در اشعار وی دیده می‌شود.



## فهرست منابع

۱. احمدی، احمد. (۱۳۴۹). دانای راز، بی جا، بی نا.
۲. شریعتی، علی. (۱۳۸۴). ما و اقبال، تهران، مؤسسه بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی، نشر الهام.
۳. ساکت، محمدحسین. (۱۳۸۵). ماهتاب شام شرق، تهران، مؤسسه نشر میراث مکتوب، چاپ اول.
۴. رضوی، سید سبط حسن. (۱۳۵۶). مجله هنر و مردم، شماره ۲، تهران.
۵. مجتبیایی، فتح الله. (۱۳۷۹). دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، تهران، انتشارات مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول.
۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا، تهران، مؤسسه نشر لغتنامه دهخدا.
۷. نقوی، علی محمد. (۱۳۸۵). ایدئولوژی انقلابی اقبال، ترجمه م.م. مجری، تهران، انتشارات اسلامی
۸. شریف، میر محمد. (۱۳۶۲). تاریخ فلسفه در اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
۹. طوسی، نصیرالدین. (۱۳۶۰). اخلاق ناصری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
۱۰. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۶۸). جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۱. معرفت، محمد هادی. (۱۳۷۸). جامعه مدنی، قم، انتشارات التمهید.
۱۲. بقایی (ماکان)، محمد. (۱۳۷۹). اقبال با چهارده روایت، تهران، نشر فردوس
۱۳. حاکم نیشابوری. (۱۳۹۰). المستدرک، تصحیح علیرضا حیدری نسب، ج ۳، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول
۱۴. ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷
۱۵. اقبال لاهوری، محمد (۱۳۷۰) کلیات اقبال، به تصحیح و اهتمام احمد سروش، تهران، انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ پنجم.
۱۶. بقایی (ماکان)، محمد (۱۳۸۰) سونش دینار (دیدگاه‌های اقبال)، به نقل از مکتوبات

- اقبال، ج ۱، تنظیم سید ۱۹. نذیر نیازی، آکادمی پاکستان، نشر اقبال.
۱۷. کامران، مقدم ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۱
۱۸. مقدم صفیاری، شهین دخت. (۱۳۸۳). امام علی (ع) در کلام اقبال، کیهان فرهنگی، شماره ۲۰۳.
۱۹. مور، توماس. (۱۳۸۸). آرمان شهر، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری، تهران، خوارزمی.
۲۰. نقوی، علی محمد. (۱۳۸۵). ایدئولوژی انقلابی اقبال، ترجمه م.م. مجری، تهران، انتشارات اسلامی
۲۱. عرفانی، عبدالحمید. (۱۳۳۲). رومی عصر: شرح احوال و آثار محمد اقبال شاعر ملی پاکستان، تهران، کانون معرفت، چاپ اول
۲۲. قیصر، نذیر. (۱۳۸۴). اقبال و شش فیلسوف غربی، ترجمه محمد بقایی (ماکان)، تهران، نشر یادآور، چاپ اول.
۲۳. شکفته، صغری بانو. (۱۳۵۶). اقبال و ثنای رسول اکرم (ص)، مجله هنر و مردم، ش دوم.
۲۴. ستوده، غلامرضا. (۱۳۶۵). در شناخت اقبال، تهران، نشر وزارت ارشاد اسلامی.
۲۵. سعیدی، غلامرضا. (۱۳۵۶). اقبال شناسی، تهران، انتشارات بعثت
۲۶. حسنی فر، عبدالرسول. (۱۳۹۷). مقاله نسبت فلسفه و شعر در آرمان شهر اقبال و افلاطون، بی جا، بی نا.
۲۷. بقایی (ماکان)، محمد. (۱۳۷۹). اقبال با چهارده روایت، تهران، نشر فردوس
۲۸. تسکین دوست، محمدنقی. (۱۳۹۸). نظریه های تئوریک اقبال لاهوری، بی جا، بی نا.
۲۹. اقبال، جاوید. (۱۳۷۲). زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، ترجمه شهیندخت کامران مقدم، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۳۰. اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۵۸). احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، کانون نشر پژوهش های اسلامی، تهران، چاپ اول.



